

به یاد آنکه "بهرنگ" بود! (1)

امیر خوش سرور



برای شاگردان دیروز و امروز "بهرنگ"

و با تواضع؛ تقدیم به

مجاهد شهید "حنیف امامی"

"..... خوب كچل جان حالا حساب كن ببين مال حاج علي براي حلال است يا نه؟ حاج علي پول ها را از كجا مي آورد؟ از كارخانه هایش. خودش كار مي كند؟ نه. او دست به سپاه و سفید نمي زند. او فقط منفعت كارخانه ها را مي گيرد و خوش مي گذراند. پس كي كار مي كند و منفعت مي دهد كچل جان؟ مخت را خوب به كار ببنداز، يك جيزي ازت مي پرسم درست جواب بده. بگو ببينم اگر آدم ها كار نکنند كارخانه چطور مي شود؟ جواب: تعطيل مي شود. سوال: آن وقت كارخانه باز منفعت مي دهد؟ جواب: البته كه نه. نتیجه: پس كچل جان، از اين سوال و جواب چنين نتیجه مي گيريم كه كارگرا كار مي كنند اما همه منفعتش را حاج علي ير مي دارد و فقط يك كمي به خود آن ها مي دهد. پس حالا كه ثروت حاجي علي مال خودش نيست..."

(كچل كفتر باز)

* * *

كلاغه گفت: اين گناه است كه دزدي نكنم. خودم و بچه هام از گرسنگي بميريم. اين گناه اسن جانم. اين گناه است كه نتوانم شكتم را سير كنم. اين گناه است كه صابون بريزد زير پا و من گرسنه بمانم."

(اولدوز و كلاغ ها)

* * *

"كرم شب تاب گفت: خرگوش، من هميشه مي گوشم مجلس تاريك ديگران را روشن كنم. جنگل را روشن كنم. اگر چهنم بعضي جانوران مسخره ام مي كنند و مي گویند: با يك گل بهار نمي شود. تو بيهوده مي كوشي با نور ناچيزت جنگل تاريك را روشن كني.

خرگوش گفت: اين حرف مال قديمي هاست. ما مي گوييم: هر نوري هر چقدر هم ناچيز باشد، بالاخره روشنايي است."

(اولدوز و عروسك سخنگو)

* * *

"مرگ خيلي آسان مي تواند الان به سراغ من بيايد، اما من تا مي توانم زندگي كنم نبايد به پيشواز مرگ بروم. البته اگر يك وقتي ناچار با مرگ روبرو شدم - كه مي شوم- مهم نيست، مهم اين است كه زندگي يا مرگ من چه اثري در زندگي ديگران داشته باشد..."

(ماهي سپاه كوچولو)

* * *

"... سعي كن بي اعتنا باشي. اما نه اينكه كار نكني و بيكار باشي. آها! غرض رفتن است نه رسيدن. زندگي كلاف سردرگمي است. به هيچ جا راه ندارد. اما نبايد ايستاد. اين كه مي دانيم نخواهيم رسيد: نبايد ايستاد. وقتي هم كه مرديم، مرديم به درك!"

(نامه "صمد بهرنگي" به برادرش)

(1)

به یاد اسطوره ها

شهریور ماه یادآور رجعت جاودانه انسانهای آزادیخواه و برابری طلب به "زهدان طبیعت" است؛ از تابستان گرم و خونین 57 تا تابستان سوزان و خونین تر 67.

!.....

یادشان گرامی باد!

جالب است که بدانیم "شهریور" در لغت به معنای "شهریار پاک سرشت" است!!!

از سوی دیگر این ماه با نام فرزنانگان بلند آوازه ای نیز در آمیخته است. انسانهای شریفی که هر يك، برگي از تاریخ پر نقش و نگار مام میهن را به نام خود مهر کردند.

"محمد نخب"؛ بنیانگذار "نهضت خدایرستان سوسیالیست". نام او به یقین به عنوان یکی از پیشگامان مبارزه با ارتجاع مذهبی در تاریخ معاصر ایران ثبت شده است.

"جلال آل احمد"؛ نویسنده ای خوش ذوق و با قلمی بی پیرایه. هر چند هیچگاه با جمله معروف اش درباره شیخک مرتجع دوران مشروطه موافق نبوده ام. به باور نگارنده کتاب "غریزدگی" را نیز باید به حساب "سید احمد فردید" نهاد! بی تردید "جلال" فربه تر از "غریزدگی" است.

آیت ... "سید محمود طالقانی"؛ در وصف او به راستی، جز "پدر" چه می توان گفت؟ او "پدر" بود و "پدر" ماند!

برخی اوقات به مبارزین دهه 40 و 50 حسودی می کنم، چرا که آنها حداقل، آغوشی برای گریستن داشتند!

مجاهد شهید "مهدی رضایی"؛ گل سرخ انقلاب ضد سلطنتی ایران. به راستی در بازار مکاره "اعتراف" و "اعتراف گیری" که این روزها آراستند و از جفای روزگار همچون "عصرهای جمعه" می ماند، به قول یکی از وبلاگنویسان ایران "خسرو گل سرخی و مهدی رضایی ام آرزوست".!

و "صمد بهرنگی"؛ نویسنده ای که آنچه زیسته بود را به قلم، فرمان می داد.

اما شرط انصاف نیست که از ایران و ایرانی ذکر به میان آوریم و یادی از دو قلوبی فرهنگی-سیاسی آن (افغانستان) نکنیم. صاحب امر (احمد شاه مسعود) نیز در این ماه پر کشید. مردی که نام بلند آوازه اش با مبارزه بر علیه "دیکتاتوری" و "ارتجاع" درآمیخته است.

تکریم و تعظیم به این بزرگان بر شرف این قلم می افزاید.

(2)

زندگی کلاف سردرگمی است. (2)

آنچه در پی می آید مختصری است درباره انگاره های تنوریک "صمد بهرنگی". در همین راستا نیز نقش و کارکرد انگاره های فوق را در داستان های او به کندوکاو می نشینیم. همچنین در خاتمه، "ماهی سیاه کوچولو" به مثابه برجسته ترین اثر داستانی- سمبلیک "بهرنگ"، اجمالاً و در قالب "مکمل" مورد تحلیل و بررسی قرار می گیرد.

دکتر "منوچهر هزارخوانی" در متنی که به مثابه "مدخل" در آغاز مقاله "جهان بینی ماهی سیاه کوچولو" به رشته تحریر درآورده است با اشاره به نکته ای حائز اهمیت اما مهجور مانده، می نویسد: "وقتی صمد بهرنگی، هنرمند خلق، در گوشه دور افتاده ای از شمال مُرد، مرگش از طرف "هنر" اطو کشیده و "رسمی" که در جنوب مشغول رقص شتری بود، با بی اعتنائی تمام، زیر سبیلی رد شد. و چه بهتر! این، نشانه آنست که دو جور هنر و دو جور هنرمند داریم و میان آنها هیچ وجه اشتراکی جز تشابه اسمی موجود نیست و به دو دنیای کاملاً مجزا و متضاد تعلق دارند:

یکی هنر "مردم بی هنر"، به همان سادگی و روانی زندگی روزمره ابتدائی شان، هنری که حق زندگی ندارد و قاچاقی نفس می کشد، هنری که تو سرش می زندی، مسخره اش می کنند، وجودش را منکر می شوند، "قالی" و "ضد هنری" و "فرمایشی" اش می خوانند زیرا که از زندگی زمینی و واقعی خلیق بر می خیزد؛ هنر محکوم و تحت تعقیب دو هزار و پانصد ساله.

یکی هم هنر "مسلط"، هنر معطر اشرافی و صاحب امتیاز، هنر خواص، هنر تمام رسمی و شق و رق، با تعلیمی و دستکش سفید و نیم تنه کشمیر. هنر "کثیر الانتشار" و انحصار دار تمام وسایل سمعی و بصری و شستشوی مغزی، هنر مخصوص جعبه آینه فستیوال های تقلیدی و سخت سر به راه و مطیع با سابقه خدمت جد اندر جدی. "بهرنگ" با هنر رنگ و رو باخته و زهوار در رفته "رسمی" که هیچ چیز برای گفتن ندارد الا هذیان نامفهوم بیماری بر لب گور، کاری نداشت. او از سازندگان آن هنر دیگر بود؛ نفي کننده ارزش های از اعتبار افتاده و واضع ارزش های نوینی که زندگی فردا طلب می کند، جهت دار و نه گیج و سر به هوا و گمراه کننده، غنی و پر محتوا و نه فقط شکلی احمقانه و تو خالی."

به باور نگارنده، این وصف مختصر، به بهترین وجه ممکن گویای سیمای واقعی "بهرنگ" است. چرا که او نویسنده ای با جهت گیری های مشخص و ملموس طبقاتی است که قالب ادبی "داستان" را برای بیان دغدغه هایش برگزیده است. به همین دلیل نیز می نویسد: "نباید فقط مبلغ محبت و نوع دوستی و قناعت و تواضع از نوع اخلاق مسیحیت بود. به هر آنچه و به هر که ضد بشری و غیر انسانی و سد راه تکامل جامعه است باید کینه ورزید و این کینه باید در ادبیات کودکان راه باز کند."

نگرش فوق از آنجا نشأت می گیرد که "اگر می خواهی داستان بنویسی برای بچه ها باید مواظب باشی دنیای قشنگ الکی برایشان نسازی." (تاکید از من است.)

اما چرا نباید برای بچه ها "دنیای قشنگ الکی" ساخت؟ پاسخ به این پرسش را با بازگشت به تجربیات دوران کودکی و متعاقباً در سیر تکاملی پروسه "بلوغ" می توانیم به دست آوریم.

"پتک هوشیاری" دیر یا زود و بدون سوخت و سوز بر سر هر "کودک"ی که به سن "بلوغ" گام می نهد فرود خواهد آمد. بی تردید بسیاری از کودکان که در خانواده های فقیر و بی بضاعت، پای به عرصه گیتی می نهند این پتک سهمگین را زودتر از سن بلوغ، نوش جان می کنند!

به بیان "موریس تورز" (دبیرکل سابق حزب کمونیست فرانسه): "فرزندان خلق زودتر بزرگ می شوند."

این "پنک هوشیاری" چیزی جز مواجهه سهمگین با "واقعیت موجود" نیست. فقر، فحشا، دروغ، سرکوب، ریا، تزویر و ده ها و صدها معضل اجتماعی دیگر محصول بلاشک نظام طبقاتی است. کودکی که آمادگی مواجهه با واقعیات موجود را کسب نکرده باشد، پس از آنکه از رویاهای زیبای کودکی فارغ شود، به سرعت جذب فرهنگ نهادینه شده ای خواهد شد که به بازتولید مکرر "وضعیت موجود" مشغول است.

از سویی دیگر فرد بالغ در ناخودآگاه خود، "آرزوی محال" ی را نیز می پروراند؛ بازگشت به دوران کودکی. این آرزوی محال در واقع، تصویر چاره ناپذیری "وضعیت موجود" را در ذهن فرد بالغ ترسیم می کند.

در این میان نیز روانشناسی بورژوا منش با ذبح علمی! واقعیات اجتماعی و با رویکرد صرف دورن نگر، با دو برجسب "جامعه سنتز" و "عقد حقارت" به کمک پاسداران "وضعیت موجود" می شتابد. (3)

کوشش "بهرنگ" بر خلاف رویه متداول، بر پایه ممانعت از جذب "کودک" در فرهنگ نهادینه شده و مسلط موجود استوار بود. در همین راستا و بر اساس کنش سلبی/ایجابی مزبور، آرزوی محال فرد "بالغ" مبنی بر بازگشت به دوران کودکی نیز از "پروراندن" باز می ماند.

"بهرنگ" می نویسد: "ادبیات کودکان باید پُلی باشد بین دنیای رنگین بی خبری و رویاها و خیال های شیرین کودکی و دنیای تاریک و آگاه. غرقه در واقعیت های تلخ و دردآور و سر سخت محیط اجتماعی بزرگترها..... باید جهان بینی دقیقی به بچه داد: معیاری به او داد که بتواند مسائل گوناگون اخلاقی و اجتماعی را در شرایط و موقعیت های دگرگون شونده دائمی و گوناگون اجتماعی ارزیابی کند."

راقم این سطور معتقد است تمامی همت "بهرنگ" به عنوان معلمی دلسوز، متفکری برجسته و با رویکردی تربیتی و نویسنده ای ژرف اندیش، صرف نفی ارایه "دنیای قشنگ الکی" به کودکان شده است. بی تردید مسیری که در نهایت منجر به ارائه "معیار" برای "ارزیابی" وضعیت موجود می شود از دریچه نفی "دنیای قشنگ الکی" می گذرد. تبلور این اندیشه در تمامی داستان های "بهرنگ" قابل رویت است.

افشای سمبلیک، اما واضح و مبرهن مصائب وضعیت موجود و آماده ساختن ذهن کودک برای مواجهه با آن، مقدمه ضروری فراخوان به مبارزه با عوامل سازنده وضعیت موجود است. لذا "آگاهی" در منظومه فکری "بهرنگ"، نه مفهومی انتزاعی (به معنای کسب اطلاعات سیاسی) بلکه با توجه به غلبه رویکرد معرفتی و جامعه شناختی، بار انضمامی ملموس و سازنده ای می یابد.

عدم درک تفاوت "اطلاعات سیاسی" (انتزاع) با "آگاهی سیاسی" (انضمام) یکی از معضلات عمده شیوه تبلیغاتی اپوزوسیون در 30 سال گذشته است. (4)

"بهرنگ" می نویسد: "بچه ها، بی شک آینده در دست شماست و خوب و بدش هم مال شماست... زندگی اجتماعی را با همه خوب و بدش صاحب می شوید. فقر، ظلم، زور، عدالت، شادی و انده، بی کسی، کتک، کار و بیکاری، زندان و آزادی، مرض و بی دوابی، گرسنگی و پابرهنگی و صدها خوشی و ناخوشی اجتماعی دیگر مال شما می شود. می دانیم که برای درمان ناخوشی ها اول باید علت آن را پیدا کرد... ورشکستگی، زور گفتن، دروغ، دزدی و جنگ هم ناخوشی هایی هستند که فقط در اجتماع ناسالم دیده می شوند. برای درمان این همه ناخوشی باید علت آن ها را پیدا کنیم. همیشه از خودتان بپرسید: چرا رفیق همکلاسم را به کارخانه قالبیافی فرستادند؟ چرا بعضی ها دزدی می کنند؟... (5)"

(تاکید از من است.)

در مطلب فوق "بهرنگ"، پس از بیان "اطلاعات سیاسی" با اشاره به مقوله "علت" (ریشه)، ذهن مخاطب را به سوی "آگاهی سیاسی" سوق می دهد. (6)

"بهرنگ" سپس با ارائه اجمالی راهکارهای عملی که در قالب "آگاهی سیاسی" (انضمام) می گنجد، می افزاید: "... این ها همه اجتماعی است که شما از پدرانتان به ارث خواهید برد. نباید میراث پدرانتان را دست نخورده به فرزندان خود برسانید. باید از بدی ها کم کنید یا آن ها را نابود کنید، بر خوبی ها بیفزایید و دواي ناخوشي ها را پيدا کنید یا آن ها را نابود کنید. اجتماع امانتی نیست که عیناً حفظ شود." (تاکید از من است.)

لازم به ذکر است که نفي ارابه "دنیای قشنگ الکی" به معنای نادیده انگاشتن ضرورت ارابه يك دنیای زیبا به کودکان نیست. تمامی بحث بر پایه "حقیقی" یا "مجازی" بودن دنیایی است که برای کودکان ترسیم می کنیم. لذا آنچه در نگرش تربیتی "بهرنگ" به مثابه "پاشنه آشیل" نمود می یابد، ارابه آگاهی های لازم و مکفی به کودکان، با توجه به سطح شناخت و زیان مورد استفاده کودک است. سیر تکاملی رویکرد مزبور، یقیناً به ارتقای آگاهی های کودک در ملاء پیرامونی خود و متعاقباً به کنش خلاقانه انسان آگاه می انجامد.

آگاهی، سنگ بنای کنش خلاقانه انسان در مواجهه با "وضعیت موجود" است. هدف غایی "بهرنگ" که در پرتو کسب و ارتقای آگاهی کودکان مستتر است، در تربیت انقلابی توده ها و تدارک زمینه فکری لازم به منظور ایفای نقش هوشمندانه و خلاقانه در پروسه تکاملی اجتماع عینیت می یابد. از همین رو "بهرنگ" به اعتبار فراخواندن کودکان به کسب و ارتقای آگاهی ها و متعاقباً مبارزه و امید به آینده، مبلغ دنیایی زیبا و حقیقی است. بیفزاییم که در اینجا "زیبایی"، مفهومی طبقاتی است.

از منظر کدام طبقه، چه چیزی زیبایی است؟! پاسخ به این پرسش، خاستگاه طبقاتی و نوع برخورد فرد "بالغ" با "کودک" را در قالب مفهوم "زیبایی" نمایان می سازد.

بهرنگ در کتاب "ادبیات چیست؟" در نقد "عباس یمینی شریف" می نویسد: "تبلیغ و نوع دوستی صرف از جانب کسانی که کفه سنگین ترازو مال آنهاست، البته غیر منتظره نیست. اما برای صاحبان کفه سبک ترازو هم ارزشی ندارد. وصفی که آقای یمینی در اثر! خود از "بچه بد" و "لولو" می کند، درست، وصف میلیون ها بچه فقیر و کارگر قالیباف و ولگرد ماست. ایشان خیال می کنند، بچه های ایران و حتی دنیا، مثل آن چند بچه تی تیش مامانی دورو برشان هستند با موهای روغن زده و شانه خورده که اطوی شلوار کوتاهشان، خیار تر را به دو نیم می کند و هرگز در ملاء عام، فحش از دهنشان شنیده نمی شود و داد و بیداد نمی زنند. توی خاکروبه ها نمی لولند و صبح تا شام توی خیابان ها و رستوران ها، بلیط بخت آزمایی نمی فروشند و چوب رختی و روپوش لباس و آب یخ و غیره هم دوره نمی گردانند و در زیرزمین های نمور و تاریک هم قالی نمی بافند و... بس نیست؟ این همه بچه که صبح تا شام در کوره تجربه های تلخ زندگی می پزند و جز غاله می شوند، به نظر آقای یمینی بچه های بدی هستند، اما آن چند بچه ای که هنرشان فقط داد نزدن و فحش ندادن و تر و تمیز بودن و با فاشق و چنگال غذا خوردن و اطاعت از پدر و مادر است، بچه های خوب و نمونه اند." (تاکید از من است.)

جای بسی خرسندی است که "بهرنگ" باقی نماند تا در روزگار کنونی شاهد خیل عظیم "کودکان کار" باشد!!! بر این مهم پدیده نامیمون و مشمنز کننده "کودک آزاری" را نیز بیفزایید.

از محتوای نقد "بهرنگ" چنین بر می آید که او بر این باور است که ادبیات کودک می بایست با توسل به بیان واقعیت های موجود در پهنه زیست جمعی انسان ها، رسالت آگاهی بخشی به کودکان، افشاندن بذر تردید و متعاقباً فراخوان به عصیان بر علیه "کسانی که کفه سنگین ترازو مال آنهاست" را بازتاب دهد.

این که "بهرنگ" چنین می کرد و دیگران چنین نمی کردند دقیقاً از اختلافات عینی منبعث از تضاد طبقاتی فی ما بین (در نظر و عمل) نشأت می گیرد.

"بهرنگ" می نویسد: "چرا دستگیری از بینوایان را تبلیغ می کنیم و هرگز نمی گوئیم که چگونه آن یکی "بینوا" و این یکی "توانگر" شد که سینه جلو می دهد و سهم ناچیزی از ثروت خود را به آن بابای بینوا بدهد و منت سرش بگذارد که آری من مردی خیر و نیکوکارم و همیشه از آدم های بیچاره ..."

"بهرنگ" در جای دیگر می نویسد: "هنر داستان نویسی در مورد کودکان تا کی می خواهد به بچه ها امر و نهی کند که موقع غذا دستت را بشور، با ادب باش، سحرخیز باش تا ... بچه باید بداند که پدرش با چه مکافاتی لقمه نانی به دست می آورد و برادر بزرگترش چه مظلوم وار دست و پا می زند و خسته می شود."

بی تردید کسب این گونه از آگاهی ها (انتزاع توأم با انضمام) در سیر تکاملی خود که منتهی به ورود به پروسه "ارتقا" می شود از کانال انسانی یک "احساس" گذر می کند؛ خشم!

از ازدیاد خشم، تنفر و از ماندگاری تنفر، کینه، پرورنده می شود. از دیاد خشم و ماندگاری تنفر را با پند و اندرزهای بزرگ منشانه! نمی توان خنثی نمود. تا هنگامی که انسان زخم می خورد و سوزش آن، چنان عمیق و جانگاز است که به راحتی از یادها زوده نمی شود، خشم به تنفر، و تنفر به کینه بدل خواهد شد. لذا از این طریق مانعی بر سر راه بروز و رشد "کینه" متصور نیست. یگانه راه اصولی، صرفاً مبارزه با عامل پدیدآورنده "خشم" است.

از سوی دیگر انسان موجودی است با احساسات درونی متناقض در یک زمان مشخص. اگر نسبت به پدیده ای احساس خشم، تنفر و کینه می کنیم، در نقطه مقابل، به پدیده پارادوکسیکال پدیده مغضوب، احساس محبت و دوستی داریم و یا حداقل نسبت به آن نوعی گرایش عاطفی (سمپاتی) را در درون خود احساس می کنیم. تنها اخلاقیات منحنج ارتجاع مذهبی و بورژوازی است که همگان را دوست دارد و با پنبه، سر "همگان" را نیز می بُرد.

اخلاقیات منبعث از آگاهی طبقاتی، بلاشک، نمود عینی "احساسات درونی متناقض در یک زمان مشخص" است. "بهرنگ" چنین ارزش اخلاقی را به مخاطب عرضه می دارد، آن هنگام که می نویسد: "آیا می توان نسبت به آن مرد هم که به دستورش بمب بر سر مردم ریخته می شود، مهربان بود؟ آیا می شود به جلادان هیتلری که کارشان شکنجه آذیخواهان بود، مهربانی کرد؟ نه! باید به دشمنان خلق کینه ورزید. باید محبت و دوستی به طبقات محروم، همراه با کینه و تنفری پایان ناپذیر به دشمنان خلق باشد که مسبب اصلی تمام تیره روزی های زحمتکشان می باشند." (تاکید از من است.)

آری!

آن بزرگواری که در باب "چگونگی ایستادن و نشستن و خوابیدن" قلمفرسایی می کند و از جفای روزگار زیانش آکنده از کنایه به دوستان است و آن بانوی خوش صدا و ناخوش قلم، "کینه" به دشمنان خلق و "محبت" به دوستان خلق را اندکی، به فراموشی سپرده اند.

هر آنکس که به این مرز خدشه ای وارد کند، شایسته "کینه" و هر آنکس که این مرز را پاس بدارد، شایسته "محبت" است.

این ارزش اخلاقی، فراتر از "زمان و مکان"، "تاکتیک"، "استراتژی"، "رهبری"، "جنبش"، "انتقاد"، "رنگ" و ... موضوعیت می یابد.

من اینجا ایستاده ام! شاید نشسته ام! و چه بسا خوابیده ام!!!

به باور راقم این سطور، فارغ از

“Position” ها

می بایست به

“Station” ها

نظر افکند!!!

"بهرنگ"، گرچه يك روشنفکر متعهد، منتقد برجسته اجتماعي و پوينده راه آزادي و برابري بود اما به اعتبار محتوای مقالات و داستان هايي که به نگارش درآورده است، ویژگی هاي يك معلم خلاق در پارادایم شخصیتی او غالب است.

"بهرنگ"، فراتر از تمامی آموزه هايي که به "کودک" و "بالغ" منتقل می کند، بر ارزش هاي اخلاقي به مفهوم طبقاتي آن بیشترین تاکید را دارد. از همین رو در تمامی مقالات و داستان هاي او "اخلاق مبارزاتي" نمود حداکثري یافته است؛ غلبه بر "ترس" به مثابه عنصر بازدارنده، تلاش در راستای فائق آمدن بر "مصائب" روزمره مبارزه، هوشیاری در قبال توطئه هاي "دشمن" و...

و مهم تر، "کینه" به دشمنان خلق و "محبت" به دوستان خلق!

با عنایت به این اصل محکم، نه "کنایه" به دوستان باقی می ماند و نه "زشت گویی" به همزم!!!

به شباهت ها و تفاوت هاي "همزم" و "همسنگر" توجه کنید!

از این رو شخصیت هاي اصلي تمامی داستان هاي او در طبقات محروم و تحت استثمار جامعه ریشه دارند و متعاقباً در نقطه مقابل، گوناگوني ستم و استثمار به وضوح محسوس و نمایانده شده است. این رویکرد از آنجا نشأت می گیرد که "بهرنگ" همچون هر فرد معتقد به "انقلاب"، رسالت خویش را منحصر به تفسیر جهان نمی داند، او در مسیر تغییر بهینه زندگی انسان گام بر می دارد. ضرورت ارایه آگاهی از خلال "تفسیر" جهان و در راستای "تغییر" جهان موضوعیت می یابد.

اگر "انتقاد" را به عنوان "تفسیر" و در قالب مطالبه "تغییر" نظریات دیگری بدانیم، ارایه "راهکار" به مثابه "بدیل"، جزء ضروري و مکمل "بسته پیشنهادي" جریان و یا فرد انتقاد کننده عینیت می یابد.

از کنار هم قرار دادن نوع "انتقاد" و "بدیل" ارایه شده، خاستگاه معرفتي و طبقاتي "بسته پیشنهادي" مشخص می شود.

اینکه سالیان سال است از "انتقاد"، "انتقاد پذیری" و انتقاد از خود"، سخن به میان می آوریم و همچنان گامی به پیش نرفته ایم، دلیلی جز عدم توجه به مکمل انتقاد(ارایه بدیل) ندارد.

اکثر قریب به اتفاق انتقادات موجود در اپوزوسیون فاقد خصلت "بسته پیشنهادي" است، چرا که بدیل واقعاً ممکن ارایه نمی دهند. در این صورت اگر مجدداً انتقاد کنند که فلان جریان سياسي انتقاد پذیر نیست، این دیگر به لودگی سياسي انتقاد کننده مربوط است و نه ...!!!

از سوي دیگر مقوله "انتقاد" از منظر "هرمنوتیک" نیز قبل تأمل است. به عنوان مثال خواننده محترم، حق دارد که به این مقاله انتقاد داشته باشد. این حق، قدیم است و نه حادث. به این اعتبار "موجود" است و نه "ممکن". لذا این حق از آنجا که حق است هیچ ارتباطی به نگارنده ندارد. آزادي بیان در همین نقطه متبلور می شود. از سوي دیگر این حق(که

همچون حق پیشین، قدیم است و موجود و نه حادث و ممکن و لذا هیچ ارتباطی به انتقادکننده ندارد) برای نگارنده نیز محفوظ است که با تحلیل انتقادات و درک خاستگاه معرفتی و طبقاتی آن ها(به زعم خود)، هیچ کدام را وارد نداند. در اینجا موضوع بر سر "انتقاد" و "انتقاد پذیری" نیست. کل این بحث بر پایه تحلیل و درک "من" و "شما" از یکدیگر بر می گردد. این مهم نه فقط درباره "متن" بلکه در رابطه با هر اثری تعمیم پذیر است.

با توجه به نکات فوق، آیا "انتقاد" کاری "عبث" محسوب می شود؟ آیا راقم این سطور "انتقاد پذیر" نیست؟ پاسخ به پرسش های بالا، تحلیل و درک شما از مطلب من است.(7)

"اسد بهرنگی" برادر "بهرنگ" در خاطره ای می گوید: " اسم بچه مرا او انتخاب کرد. کاوه را می گویم. ما می خواستیم اسم او را فرهاد بگذاریم ولی صمد گفت بگذارید کاوه. صمد گفت: فرهاد آدم عشقی بوده و به خاطر یه دختر به کوه کنی پرداخت، اما کاوه چیز دیگریست، بگذار لافل همین اسم کاوه ما را به یاد آورد که به کاوه ها احتیاج داریم و باید داستان کاوه را بخوانیم و تکرار کنیم... عصر فرهاد کوه شکن حالا نیست."

در بیان مختصر "بهرنگ"، هم "فرهاد" تفسیر می شود و هم "کاوه". از سوی دیگر با ترجیح "کاوه" بر "فرهاد"، در قالب مطالبه "تغییر" و به مثابه ارایه راهکار عملی، "انتقاد" به سرانجام رسیده و "بدیل" بر کرسی واقعیت جلوس می کند!

اما اگر معتقد باشیم (من هستم) که "بهرنگ" کلمات را بی جهت استفاده نمی کرد، در جمله "عصر فرهاد کوه شکن حالا نیست"، باید به کلمه "حالا" و مفهوم مستتر در آن توجهی مضاعف داشته باشیم. "بهرنگ"، عاطفه انسانی را نیز با رویکردی طبقاتی و در چهارچوب مقوله "آگاهی" می نگرد.

بسیاری از مواضع متفاوت و حتی متضاد درباره "اشرف" از همین جا نشأت می گیرد. البته با فرض نیت پاک!

نکته دیگری که با بررسی سیر زندگی کوتاه اما پر بار "بهرنگ" نمود می یابد، عنایت همیشگی او به فرصت های ممکن برای ایجاد ظرفیت های لازم در راستای تحقق اهداف است. "بهرنگ" برای کودکان می نوشت تا آن ها را آماده پذیرش واقعیات کند اما او به خوبی آگاه بود که مخاطبانش در کودکان متوقف نمی مانند. لذا بر فرصت کودکان، فرصت افراد بالغ را نیز افزود و با یک تیر، دو نشان را هدف گرفت. جمع آوری فولکلورهای آذربایجان، نگارش مقالات متعدد تحقیقی و حتی گفتگوهای رو در رو با مردم شهر و روستا تماما، "فرصت های ممکن"ی بودند برای "ایجاد ظرفیت های لازم" در راستای "تحقق اهداف".

"بهرنگ" معتقد بود: " هر نوری هر چقدر هم ناچیز باشد، بالاخره روشنایی است."

این گزاره مختصر پاسخ آرمانگرایانه و در عین حال واقع بینانه "بهرنگ" به تمامی کسانی است که دست بر روی دست می گذارند و توجیه می کنند که با یک گل بهار نمی شود. "بهرنگ" با بیان سمبلیک اذعان می کند که از قضا، رویش یک گل، مبشر و نویدبخش بهار پر گل است.

اگر تردید دارید به طبیعت رجوع کنید!

این مهم درس بزرگی است برای تمامی کسانی که در وادی "استراتژی"، به تدوین و تنظیم "تاکتیک" همت می گمارند!!!

اما نکته دیگری در این بخش، اشاره مختصری به عصیان "بهرنگ" بر علیه سنت های نهادینه شده جامعه است.

"ماهی سیاه کوجولو" اوج عصیان مزبور را به نمایش می گذارد.

"بهرنگ" به زبان "ماهی سیاه کوچولو" خطاب به نسل گذشته که او و همسلانش را به "حفظ آرامش"، "دنباله روی"، "عقلانیت"، "برخورد حسابگرانه"، "رویکرد اصلاح طلبانه"، "پرهیز از چپ روی"، "نفي خشونت" و... فرا می خواندند (و می خوانند)، می گوید: "نه مادر، من دیگر از این گردش ها خسته شده ام... این را فهمیده ام که بیشتر ماهی ها موقع پیری شکایت دارند که زندگیشان را بی خودی تلف کرده اند. دایم ناله می کنند... من می خواهم بدانم که راستی زندگی یعنی این که تو یک تکه جا می بروی و برگردی و دیگر هیچ. یا اینکه طور دیگری هم توی دنیا می شود زندگی کرد؟..." (تاکید از من است.)

"بهرنگ" و تمامی کسانی که چون او "می اندیشیدند" و "می اندیشند"، به خوبی آگاه "بودند" و "هستند" که پاسخ مثبت به پرسش بالا، توأم با دریافت انواع "برچسب" ها و "دشنام" ها است؛ از چپ روی تا آنارشیزم، از نقاط تا خشونت طلبی، از خائن تا فرقه، از فریب خورده تا ذوب شده و ...

و حتی یکسان دانستن رهبری جهان شمول "ولی فقیه" با اعمال رهبری محدود سازمانی بر پایه "رهبری عقیدتی"!!!

مضمون تمامی داستان های "بهرنگ" پرسش آفرین است. پرسش ها تماما حول محور "چرایی" وضعیت موجود و "چگونگی" برون رفت از آن نضج می یابد؛ "چرا این گونه است؟"، "چرا باید این گونه باشد؟"، "آیا راهی به راهی هست؟"، "چگونه می توان به شرایط بهتر رسید؟" و ...

"بهرنگ" تلاش داشت تا با تعالیم سنجیده و منکی بر واقعیات، کودکان را از مرزهای فکری گذشتگان عبور دهد و در اذهان ایشان بذر تردید و عصیان بپاشاند تا بدین سان تقدیر مقرر را به سخره بنشینند.

محصول بلا شک داستان های "بهرنگ" افشاندن بذر تردید و فراخوان به عصیان در میان "کودک" و "بالغ" است.

پاسخ "مادر" از این قرار است: "بچه جان مگر به سرت زده؟ دنیا!... دنیا!... دنیا دیگر یعنی چه؟ دنیا همین جاست که ما هستیم، زندگی هم همین است که ما داریم..."

از مواجهه "ماهی سیاه کوچولو" با "مادر"، شکاف نسل ها آغاز می شود، در ادامه رو به بالیدن می نماید و در نهایت به رویارویی مابین آن ها منتهی می شود. این که در رویارویی مزبور چه کسی پیروز نهایی است فراتر از هر چیزی، بستگی به "حلزون" ها و "مارمولک" ها دارد.

بیفزاییم که "بهرنگ" هوشمندتر از آن است که تمامی نسل پیشین را با انتقاداتی این چنین مورد خطاب قرار دهد. "حلزون" و "مارمولک" نمایندگان پیشروی نسل گذشته هستند که به یاری نسل جوان شتافته اند. یکی "آگاهی" می دهد و دیگری "سلاح" نبرد بر کف "ماهی سیاه کوچولو" می نهد.

پاسداشت نسل گذشته در همین نقطه تعیین کننده معنا می یابد.

"بهرنگ" با رویکردی انسانگرا طالب "اصالت" بود و دشمن سر سخت "ابتدال". به همین دلیل نیز آموزه هایش در نقطه مقابل اخلاق بورژوازی و آنچه اخلاق اسلامی منبعث از فلسفه اسکولاستیک نامیده می شود، قرار داشت. او به کودکان نمی آموخت که سر به راه "باشند" بلکه تمامی هدف آن بود که سر به راه "نباشند"! "بهرنگ" برای اولین بار در ایران، کودکان را از حصار خشک و بی روح اصول اخلاقی قابوسنامه رهانید و به آن ها نهیب زد که نباید چون احشام رام در مزرع پیشینیان به چرا پرداخت. آنچه از این نگرش بر می آید تلاش در راستای مبارزه با قیود تحمیلی، افکار ارتجاعی و توجیهات اپورتونیستی است. مکمل این مهم چیزی جز نوسازی افکار نمی تواند باشد.

"بهرنگ" می نویسد: "خواننده عزیز، قصه "خواب و بیدار" را به خاطر این ننوشتم که برای تو سرمشقی باشد. قصدم این است که بچه های هموطن خود را بهتر بشناسی و فکر کنی که چاره درد آنها چیست؟" (تاکید از من است.)

اجازه بدهید خاطره ای نقل کنم. در روزهایی که قیام ملی، همگان را به "سیاست" و "کیاست" کشانده بود شاهد گفتگویی مردی میانسال با جوانی خوش فکر بودم.

مرد میانسال گفت: "همه حکومت ها برای تداوم حاکمیتشان، مخالفان خود را می کشند. این که چیز عجیبی نیست!"

جوان گفت: "البته شما باید می گفتید، همه حکومت های دیکتاتوری."

تفاوت "همه حکومت ها" با "همه حکومت های دیکتاتوری" گویای سطح شکاف نسل ها در ایران امروز و متعاقباً رویارویی گریزناپذیر مابین آنهاست.

و اما نکته پایانی در این بخش. پس از مرگ مشکوک "بهرنگ"، انواع و اقسام روایت ها و تحلیل ها را راجع به چگونگی این فاجعه شنیده ایم. به باور راقم این سطور چگونگی مرگ "بهرنگ" از اهمیت ثانویه (حاشیه ای) برخوردار است. در شرایطی که به اسناد و مدارک ساواک دسترسی نداریم و "از ما بهتران" نیز هر آنچه نسبت به مبارزین گذشته بگویند جز دروغ و تحریف نیست و نمی تواند هم که باشد، هر چه بگوییم در حد حدس و گمان است. زندگی و آموزه های "بهرنگ" بسا مهم تر از چگونگی مرگ اوست حتی اگر به یقین او را کشته باشند. آنچه مورد اعتراض است تمرکز بیش از حد معمول به این موضوع است چرا که عمداً یا سهواً به نادیده انگاشتن تفکر سیاسی- اجتماعی او منتهی شده است.

فراموش نکنیم که "بهرنگ" يك "سوسیالیست" بود!

(3)

ماهی سیاه کوچولو؛ تمثیلی از "رد تئوری بقا"

"ماهی سیاه کوچولو" اثر جاودانه "صمد بهرنگی" تصویر و تمثیلی است از صحنه عصیان ماهی کوچکی که بر روزمرگی شوریده است. عرصه این داستان فراتر از زمان و مکان، به وسعت تاریخ و به پهنای جغرافیای وجود ما همواره گسترده است.

بی تردید عصیان بر روزمرگی در قالب چالش با سنت های نهادینه شده و مسلط جامعه عینیت می یابد.

"ماهی سیاه کوچولو" برجسته ترین اثر داستانی- سمبلیک نه فقط "صمد بهرنگی" بلکه کل تاریخ ادبیات مقاومت ایران بر علیه ستم شاه و شیخ است. این اثر را می توان داستانی نوگرا دانست چرا که آغاز آن با سرانجامش پیوندی دگرگونه دارد. این دگرگونی را می توان در چگونگی آغاز داستان به نقل از ماهی پیر که دوازده هزار تن از بچه ها و نوه هایش را مخاطب قرار می دهد با خاتمه آن، که همان ماهی پیر، بچه ها و نوه ها را تشویق به خوابیدن می کند مشاهده نمود. از سوی دیگر داستان با عصیان "ماهی سیاه کوچولو" آغاز می شود و در انتها به عصیان ضمنی "ماهی سرخ کوچولو" ختم می شود. بیفزاییم که گرچه از ختم داستان می گوئیم اما خواننده مطلع آگاه است که ختم داستان مزبور، آغاز داستان دیگری است که در ذهن خواننده، آغاز به بالیدن می کند.

همچنین داستان دارای فرم "سوررئال" و محتوای "رئال" است. گرچه این مهم در قالب ادبیات کودک متداول است اما سنجیدگی فرم و محتوا در این داستان از نکات تحسین برانگیزی است که بر جاودانگی اثر، تأثیری تعیین کننده داشته است.

اما فراتر از جنبه های ادبی داستان مزبور، مضمون آن از اهمیتی مضاعف برخوردار است. به باور راقم این سطور این داستان را می توان تمثیلی از "رد تئوری بقا" ارزیابی نمود. در همین راستا "ماهی سیاه کوچولو" نیز در قالب "موتور کوچک" و به منظور بالفعل درآوردن "موتور بزرگ" عینیت می یابد.

لازم به یادآوری است که داستان "ماهی سیاه کوچولو" در زمستان سال 1346 به رشته تحریر درآمده است و جزوه "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" در سال 1349. لذا بدیهی است که "صمد بهرنگی" از آنچه توسط فدایی شهید "امیر پرویز پویان" بیان شده اطلاعی نداشته است. اما در صورتی که جزوه "رد تئوری بقا" را با رویکردی "اخلاق محور" مورد بازخوانی و بازاندیشی قرار دهیم به اینهمانی هر دو اثر اشراف می یابیم. بیفزاییم که در اینجا تأکید این قلم بر رویکرد "اخلاق محور" به معنای نادیده انگاشتن جنبه های استراتژیک این دو نیست. بلکه غرض ارایه نگاهی دگرگونه و در عین حال مکمل جنبه های استراتژیک آن هاست.

امر بدیهی، بدیهی است!!!

یکی از بدیهیات عرصه مبارزه، تفاوت، تعارض و حتی تضاد "کنش تهاجمی" با "کنش انفعالی" است. متعاقب این امر رویکردهای اخلاقی متفاوت، متعارض و حتی متضاد نیز به منصفه ظهور می رسد. بنابراین در عرصه مبارزه، نه فقط "کنش تهاجمی" بلکه "اخلاق تهاجمی" و نه فقط "کنش انفعالی" بلکه "اخلاق انفعالی" را شاهد هستیم. بیفزاییم که در نظر گرفتن "نسبیت" با توجه به مراحل مبارزه و برخی اشتراکات قابل رویت در هر دو نوع اخلاق فوق الذکر از مسائل پیچیده دنیای سیاست است.

عدم درك این مهم، امر را بر بسیاری از کارکشتگان عرصه سیاست مشتبه ساخته است.

به عنوان مثال هم در اپوزوسیون و هم در پوزوسیون با مقوله "خودي"، "ناخودي" و حتي "نخودي"! مواجه هستیم. چگونگی مواجهه "اخلاق تهاجمي" و "اخلاق انفعالي" در هر دو سو، با این تقسیم بندی کاملاً متفاوت است. در صورتی که پیچیدگی مراحل مبارزه را مد نظر قرار دهیم متوجه می شویم که چگونه میرحسین موسوي و مهدي كروبي به یکباره "آقاي موسوي" و "آقاي كروبي" شده اند.

آیا آن ها "خودي" شده اند؟ همچنان "ناخودي" باقی مانده اند؟ و یا "نخودي" هستند؟ مرزهاي سه گانه فوق کجاست؟ آیا از "ناخودي" به سوي "نخودي" و در نهایت "خودي" دریچه ای گشوده شده است؟ جاده حرکت یکطرفه است یا دوطرفه؟!

پس از خرداد 1342 و انسداد تمامی روزنه های مبارزه مسالمت آمیز، "کنش تهاجمي" جنبش مسلحانه در برابر "کنش انفعالي" تشکل هایی چون "حزب توده ایران" و یا "جبهه ملي" و "نهضت آزادي ایران"، به پدیدآیی اخلاقیات متفاوت نیز منجر شد. (8)

بی تردید اخلاقیات متفاوت منبعت از کنش های متفاوت، در مراحل متفاوت مبارزاتی به تعارض و در نهایت به تضاد منتهی می شود.

این مهم را امروز، می توان در بیانیه هایی که تشکل های سیاسی در قبال فعالیت های تشکل سیاسی "دگراندیش" صادر می کنند مشاهده نمود.

این نوشتار همانطور که در بالا ذکر آن آمد معطوف به تأمل و بررسی اخلاق "پنهان" (مستتر) در جزوه "رد تئوري بقا" و اخلاق "پیدا" (آشکار) در داستان "ماهی سیاه کوچولو" است.

هر دو اثر معطوف به سه گانه مکمل "کنش تهاجمي"، "اخلاق تهاجمي" و نقش و کارکرد عنصر "پیشاهنگ" در پروسه مبارزاتی و به منظور تثبیت پایه های رویکرد جدید هستند.

"امیر پرویز پویان" در پیشگفتار جزوه "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوري بقا" می نویسد: "مبارزه مسلحانه در ایران در شرایط بسیار دشواری آغاز گردید، شرایطی که خلق امیدی به مبارزه سیاسی نداشت و آنرا بی ثمر می پنداشت... در اینجا تجربه نوینی برای بازگرداندن اعتماد به پیشاهنگ در توده ها الزامی بود.

با آغاز مبارزه مسلحانه و ادامه آن، از يك سو شکست ناپذیری سلطه دشمن در ذهن خلق خدشه دار گردیده و از سوي دیگر، قاطعیت، دلوری و جانبازیهای پیشگامان رزمنده، اعتماد به پیشاهنگ را به آنان بازگردانید. چنین بود که خلق از خود جوشید و عناصر ابتدایی شورش و طغیان را از درون خود بیرون داد." (تاکید از من است.)

مطلب فوق گویای يك درك استراتژيك از وضعیت موجود است. به کلماتی که زیر آن ها خط کشیده شده توجه کنید. از استراتژی به سوي اخلاق پُل زده می شود. برانگیختن امید در میان توده ها گرچه مقوله ای استراتژيك است اما ماندگاری امید، مقوله ای اخلاقی است. فرد امیدوار در عرصه مبارزه، گونه ای خاص از اخلاق را و فرد ناامید، گونه ای دیگر از آن را نمود می دهد. تجربه نوین نیز به همین ترتیب است. کسانی که تجربه گذشته را با رویکردی دکماتیستی (سیاه و سفید) می نگرند، چه در قالب سلب (نفي) و چه در قالب ایجاب (تائید) رویکرد گذشته از تجربه نوین گریزانند. لازم به ذکر است کسانی که با رویکرد سلبی (نفي) به استراتژی گذشته می نگرند، کلیت استراتژی را با علامت سوال مواجه می دانند و نه چگونگی اجرای استراتژی مزبور را (تاکتیک). و از همین رو تجربه نوین در باور ایشان فقط با "جایگزین" استراتژی گذشته (استراتژی جدید) مترادف است. لذا چنین رویکردی خود را از درك گونه خاصی از تجربه نوین (تغییر تاکتیک) در چهارچوب استراتژی گذشته محروم می سازد.

این گریز و در نهایت "محرومیت" گرچه در استراتژی قابل رویت تر است اما اخلاقیات را به شدت متأثر از خود می سازد. به مناظره ها و مناظره های موافقان و مخالفان مبارزه مسلحانه توجه کنید تا علاوه بر اختلاف در استراتژی به اختلاف در اخلاق نیز اشراف بیابید. به عنوان مثال "کوروش عرفانی" یکی از موافقان سر سخت مبارزه مسلحانه است. بنابراین استراتژی او کاملاً مشخص است. اما از منظر اخلاقی ایشان مقاله ای دارند تحت عنوان "من مثل مرد می میرم و شما مثل...".

این مقاله دیگر تدوین استراتژی نیست، نمود اخلاقی یک استراتژی است. در اینجا اصلاً "درست" یا "غلط" بودن استراتژی مد نظر نیست. اساساً موضوعیت ندارد. آنچه حائز اهمیت است نوع اخلاق منبعت از استراتژی اعلام شده است. تا زمانی که زیربنای اخلاق را درک نکنیم خود اخلاق را نمی توانیم تحلیل کنیم. توجه داشته باشیم که گرچه استراتژی زیربنای اخلاق است اما خود استراتژی زیربنای دیگری دارد به نام ارزش ها(اصول) و باز خود ارزش ها زیربنای دیگری دارند به نام خاستگاه طبقاتی.

حال حال با توجه به توضیحات فوق استراتژی و متعاقباً اخلاقیات "کوروش عرفانی" را مقایسه کنید با خیل عظیم مخالفان مبارزه مسلحانه و طبعاً موافقان مبارزه مسالمت آمیز، به عنوان مثال "حشمت الله طبرزدی". چه چیزی به دست می آید؟ تفاوت دو نوع استراتژی به پدیدایی دو نوع اخلاق، دو نوع ادبیات، دو نوع سطح برخورد و ... منجر می شود. به تاکید بگویم در اینجا اصلاً "درست" یا "غلط" بودن استراتژی مد نظر نیست.

بیفزاییم که آنچه درباره "کوروش عرفانی" آمد درباره "علی ناظر"، "بیژن نیابتی" و حتی "نوید اخگر" و آنچه درباره "حشمت الله طبرزدی" بیان شد درباره "حسین باقرزاده"، "مهدی خانبابا تهرانی" و حتی "حسن ماسالی" نیز صادق است. (9)

"ماهی سیاه کوچولو" از همین رو با "رد ثنوری بقا" قابل مقایسه است. چرا که قهرمان داستان علاوه بر "کنش تهاجمی"، "اخلاق تهاجمی" نیز دارد. نه تنها با رویکردهای اصلاح طلبانه قند در دلش آب نمی شود که از قضا با تاکید بر "اخلاق تهاجمی" آن را "فتنه" می داند و با ادبیاتی گزنده به پیشواز مدعیان اصلاحات می شتابد. او همیشه با لبخندی استهزا آمیز، فقط به "دریا" می اندیشد. به نوع برخورد "ماهی سیاه کوچولو" با همسایه ها در جویبار توجه کنید. همچنین به زمانی که "ماهی سیاه کوچولو" و ماهی ریزه ها در کیسه مرغ سقا گرفتار می شوند توجه کنید.

از سوی دیگر "ماهی سیاه کوچولو" از اینکه با استفاده از راهکارهای مناسب و حتی فریب مرغ ماهیخوار راهی به پیشروی بگشاید گریزان نیست. "یک گام به پس؛ دو گام به پیش" یعنی همین.

"امیر پرویز پویان" می نویسد: "اکنون دیگر موضع گروه ها و افراد، نه با ادعا بلکه با عمل روشن می شود و فرصت طلبان دیگر مانند گذشته نمی توانند عناصر صادق را به سوی خود جلب کنند." (تاکید از من است.)

جمله فوق را بگذارید در کنار نوع برخورد "ماهی سیاه کوچولو" با "کفچه ماهی ها" و ادعاهای آن ها. نادان دانستن موجوداتی که دارای اصل و نسب هستند و معتقدند که خوشکل تر از آن ها در دنیا پیدا نمی شود، کنش و اخلاق تهاجمی را نمود می دهد. مماشات در داستان هیچ جایگاهی ندارد. هرچه هست تهاجم است.

"برای اینکه باقی بمانیم باید تعرض کنیم." این جمله کوتاه "پاشنه آشیل" درک استراتژی و اخلاقی "رد ثنوری بقا" است. "ماهی سیاه کوچولو" با هر آنکس که سد راه رسیدن او به هدف باشد سر ستیز دارد. این ستیز، آشکارا جنبه "تهاجمی" دارد.

"امیر پرویز پویان" در ادامه می افزاید: "فرصت طلبانی که بدینسان مشت خود را باز شده می بینند و خود را در معرض نگاههای ملامت گر می یابند، با خیرخواهی عوام فریبانه خود شهادتهای ارزنده ترین رزمندگان صدیق خلق را با مسئله "بقا" و ادامه جنبش مغایر وانمود کرده و به این ترتیب می کوشند بی عملی خود را توجیه کنند. آنها به خاطر سرسخت

خرده بورژانی خود که تعیین کننده موضع گیری آنهاست، نمی توانند درک استراتژیک ما را از مسئله "بقا" دریابند. آنها تنگ نظرانی هستند که آگاهی و درک صحیحی از جریانات تاریخ ندارند چرا که ثمره این شیوه مبارزه را در ایران، در محدوده کوتاهی می جویند که در نهایت از طول زندگی خودشان تجاوز نمی کند.

آنها که از سنگر اپورتونیسیم به حملات خود به مبارزه مسلحانه پیشاهنگان خلق ادامه می دهند، نمی دانند که درک ما از "بقا" از دیدگاه انجام تاریخی و جنبه استراتژیک آن است. برداشت ما از بقا افراد و گروههای انقلابی از نظر تجربه ای است که برای مراحل بعدی جنبش می گذارند، نه صرفاً باقی ماندن خود این افراد و گروهها. در حالی که نقش فعال و ضروری خود را بازی نکردن و در نتیجه بر جامعه و جنبش بی تاثیر ماندن، و در قبال این موضع منفعل به بقا صوری خود ادامه دادن از دیدگاه تاریخی "بقا" نیست، بلکه در نهایت نابودی است. ولی تعرض کردن و تجربه از خود باقی گذاشتن و آنگاه از بین رفتن در صورتی که ژرف و تاریخی قضایا را بررسی کنیم وجود است، باقی ماندن است." (تاکید از من است.)

مجدداً به کلماتی که زیر آن ها خط کشیده شده توجه کنید. تماماً بر پایه تحلیل استراتژیک، توأم با برجسب های اخلاقی است. "کنش تهاجمی" بدون "اخلاق تهاجمی" معنا ندارد. اصلاً وجود ندارد. کسانی که در پشمینه "قدیسان" فرو رفته اند، سودایی جز تسلط "کنش انفعالی" نداشته و ندارند.

نیز در دهه 50، متناسب با شرایط زمانی، عمر یک چریک فقط 6 ماه بود. به همین دلیل وظیفه پیشاهنگ، در هر شرایطی، هیچ چیز جز تعرض کردن نیست. اگر این مولفه استراتژیک را از وظایف پیشاهنگ حذف کنیم، اساساً مقوله ای به این نام موضوعیت ندارد. "ماهی سیاه کوچولو" دقیقاً در همین راستا گام بر می دارد. عمر کوتاه او از زمانی که از "جویبار" حرکت می کند و تا زمانی که به "دریا" می رسد فقط یک روز است. اما پیام او چنان ماندگار است که هفته ها، ماه ها، سال ها و ... را در می نورد تا به گوش "ماهی سرخ کوچولو" برسد و بدین سان "خواب" را از چشمان او برباید. این پیام تاریخی مملو از اخلاقیات مبارزاتی است.

امروز می توانیم به استراتژی "میرزا کوچک خان" انتقاد کنیم، به "محمد مصدق"، به "حسین فاطمی"، به "محمد حنیف نژاد"، به بیژن جزنی" و ... اما نمی توانیم بگوییم چرا در مقابل استبداد سینه سپر کردند و زندان و شکنجه و اعدام را به جان خریدید. این که چرا نمی توانیم، دقیقاً متأثر از پیام تاریخی آن هاست که به مثابه "اخلاق" به منصفه ظهور رسیده است.

به عنوان مثال نویسنده "رد تنوری بقا" با خوش بینی مدعی است: "... چون مبارزه مسلحانه بنا بر سرشت متعارض خود تنها عناصری را در درون خود می پذیرد که اندیشه خود را از کوچکترین حسابگریها و "خود" خواهی ها زوده باشند، به ناگزیر در این سنگر هم برای اپورتونیسیم هیچ جایی باقی نمی ماند." (تاکید از من است.)

اگر پویان می ماند و با جرثومه هایی چون "فرخ نگهدار" و "علی کشتگر" مواجه می شد آیا در حذف جملات بالا لحظه ای تردید می کرد؟ مخاطب حق دارد که به خوش بینی پویان معترض باشد. "تقی شهرام" هیچ چیز نیست جز اپورتونیسیم عریان. این اپورتونیسیم، "چپ" و "راست" اش در اینجا مطرح نیست، آنچه حائز اهمیت است به وجود آمدن آن از دل جنبشی است که پویان معتقد بود: "در این سنگر هم برای اپورتونیسیم هیچ جایی باقی نمی ماند."

"لطف الله میثمی"، نماد اپورتونیسیم راست در جنبش مسلحانه چپ مذهبی، از آسمان نازل نشد!

لذا خوش بینی "امیر پرویز پویان" را می توان به چالش کشید اما نفس مبارزه او بر علیه دیکتاتوری آریامهری را هرگز.

در کارنامه "ماهی سیاه کوچولو" نیز "اشتباه" ثبت شده است. زمانی که او، ماهی ریزه ها را با خود همراه می کند مرتکب یک اشتباه (= ضربه) مهلک می شود. آن ها برای در امان ماندن خود، ایایی از کشتن او ندارند. خواننده ای که تجربیات 30 سال اخیر را به همراه دارد، ممکن است از اشتباه "ماهی سیاه کوچولو" برآشفته شود. اما تجربه مبارزه آموخته است

اشتباه در "تاکتیک" (= ضربه) جبران پذیر است، اشتباه در "استراتژی" (= ضربه) نیز جبران پذیر است، آنچه کم "ماهی سیاه کوچولو" را می شکند، تردید در "اصول" است. اما تا زمانی که خودش به این اصول باور دارد و پایبند است اگر از آسمان سنگ ببارد، اگر زمین دهان بگشاید و اگر دریا شکافته شود، او به راه خود ادامه می دهد. به همین دلیل نیز یکی از پارامترهای پایدار "تبلیغات سیاه" از سوی دستگاه های اطلاعاتی- تبلیغاتی دشمن در هر جنگی زیر سوال بردن اصول است. بیفزاییم که در اینجا نیز اصلاً بحث ارتباطی به "درست" یا "غلط" بودن اصول "دگراندیش" از جانب "ما" ندارد. یافتاری بر "اصول" و ادامه راه، نوعی از اخلاق است.

"امیر پرویز پویان" می نویسد: "برای ما پیروزی در نقطه ای بسیار دور در فراسوی راهی دشوار قرار دارد. ما با آگاهی به این دشواری ها قدم به راه نهاده ایم."

او همچنین اذعان می کند: "ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم، بلکه همچون ماهی های کوچک و پراکنده در محاصره تمساح ها و مرغان ماهیخوار به سر می بریم."

جریان سیاسی که اعتقاد دارد: "پیروزی در نقطه ای بسیار دور در فراسوی راهی دشوار قرار دارد" وقتی با شکست مواجه شود چه واکنشی نشان می دهد؟ شما چه توقعی از او دارید؟ تفاوت واکنش منبعث از اصول جریان مزبور با توقع منبعث از اصول متفاوت شما در چیست؟ وقتی زمین و زمان شکست های او را همچون پیراهن عثمان به اهتزاز در می آورند و برخی نیز از شدت شور و شغف ناشی از شکست همزم سابق، سر خود را به دیوار می کوبند، نیروی مزبور چه واکنشی نشان می دهد؟

فراموش نکنیم که اخلاق مقوله ای انسان محور است. لذا هیچ گاه با تبیینات متافیزیکی سر و کار نداشته است!!! هر گونه تبیین متافیزیکی از اخلاق، فریب عوام و در خدمت منافع جریان مسلط است. هر طبقه و متعاقبا هر فرد و جریان سیاسی- اجتماعی آگاه به مختصات طبقاتی خود، اخلاقیات خاص خود را دارد. دلیل این امر چیزی نیست جز خاستگاه طبقاتی و ارزش های منبعث از آن. این مهم در عرصه مبارزه به عیان ترین شکل ممکن نمود می یابد.

تا زمانی که "کنش تهاجمی" به مثابه استراتژی کلان مورد قبول یک جریان سیاسی است، "اخلاق تهاجمی" در هر شرایطی (شکست یا پیروزی) نمود می یابد. **امر بدیهی، بدیهی است!**

نکته جالبی که در چهارچوب تبیین روانشناختی و در قالب ارتباط ارگانیک رأس، بدنه و هوادار نمود می یابد آنجاست که هواداران جریان سیاسی مزبور، "اخلاق تهاجمی" را تهاجمی تر به کار می برند!!!

از سوی دیگر وقتی جریانی باور دارد که در محاصره "تمساح ها" و "مرغان ماهیخوار" به سر می برد، و همچنان معتقد باقی مانده است که "پیروزی در نقطه ای بسیار دور و در فراسوی راهی دشوار قرار دارد." (اصول)، "انقباض" در درون و "تهاجم" در بیرون نمود حداکثری می یابد. در اینجا نیز هوادار با توجه به خصلت "وابستگی روانی" به رأس و بدنه، میدان دار بروز "نمود حداکثری" است.

این مهم در ابعاد "خرد" در رابطه با عملکرد "ماهی سیاه کوچولو" در مواجهه با هر گونه "تهدید" نیز بارز است.

در پایان ذکر آن نکته ضروری است که به غیر از موارد فوق الذکر، پارامترهای دیگری را نیز می توان در هر دو اثر، با تاکید بر رویکرد "اخلاق محور" و در چهارچوب امر "مبارزه" مورد تأمل و بررسی قرار داد. به باور راقم این سطور همین مختصر به گشودن دریچه ای هر چند کوچک در راستای شناخت بهینه اخلاق مبارزاتی "دگراندیش" مدد می رساند. اگر وقت یاری کند و عمر باقی بماند، طرح ناقص این بحث را به کمال می رسانم.

پی نوشت ها

1 تیتیر این نوشتار را (با اندکی تغییر) از تیتیر مقاله دوست و هم‌رزم بزرگوارم "ایرج مصداقی" که در بزرگداشت یاد و خاطره زنده یاد "بهنام کرمی" نوشته شده بود به عاریت گرفته ام.

2 تیتیر بخش دوم مقاله یکی از جملات "بهرنگ" در نامه ای به برادرش "اسد بهرنگی" است.

3 در رابطه با روانشناسی بورژوا منش ذکر نکته ای خالی از فایده نیست. چند سال پیش در ایران به خاطر 200 هزار تومان مردی مرتکب قتل شد. ماجرا از این قرار بود که قاتل، همسر باردار خود را برای وضع حمل به بیمارستان می برد. پول بیمارستان نیز آماده بود اما پس از معاینات اولیه مشخص می شود که جنین، دوقلو است. لذا می بایست 200 هزار تومان به مبلغ واریزی به بیمارستان افزوده شود. پس از عمل جراحی، همسر این مرد را مرخص نمی کنند تا او با امور مالی تسویه حساب کرده و برگ ترخیص صادر شود. مرد مزبور که کارش جمع آوری کارتن و مقوا از سطح شهر و فروش آن ها بود به همه دوستان و آشنایان مراجعه می کند. اما کسی پول لازم را در اختیار او نمی گذارد. در نهایت در یکی از مراجعات، با دوستش درگیر شده، و او را به قتل می رساند. دوقلوها امروز 4 ساله هستند و پدر آن ها چشم انتظار طناب دار! چند روز پیش کانال (1) تلویزیون ایران در برنامه ای با حضور آقای دکتر قرایی مقدم (آسیب شناس اجتماعی) و خانم دکتر سیما فردوسی (روانشناس بالینی) به بررسی این رویداد پرداختند. جالب آنجاست که دکتر فردوسی (که راقم این سطور افتخار شاگردی ایشان را دارد) از موضعی کاملاً درون نگر به این واقعه می نگریست و پس از توضیحات دکتر قرایی مبنی بر نقش اجتماع در پدید آمدن چنین اتفاقاتی، نیم نگاهی هم به این موضوع انداخت. دکتر فردوسی قبل از تذکر دکتر قرایی مقدم به نقش فرد در اجتماع متمرکز بود و اشاره ای به نقش اجتماع در کارکردهای بهینه و یا مخرب فرد نداشت.

این در حالی است که فرد مزبور در جلسه دادگاه اشاره کرده بود که به استیصال رسیده بود و فشار روانی (استرس) زیادی بر او حاکم بود. با توجه به سطح فرهنگی و شدت فشار روانی وارده، آیا توصیه به فرد مبنی بر اینکه وظایفی در اجتماع بر عهده اوست و ... اساساً کاربردی دارد؟ پس از اعدام "خفاش شب" با انواع و اقسام قتل های زنجیره ای مواجه بودیم، آیا مجازات اعدام "درس عبرت"ی برای دیگران شد؟!

تجاوز و قتل کودکان توسط "بیجه" و متعاقباً اعدام نامبرده، یکی از نکات بارز نقش روانشناسی بورژوا منش در پاسداری از "وضعیت موجود" است. بر طبق مصاحبه بالینی روانشناسان، "بیجه" بدون تردید به اختلال "افسردگی اساسی" مبتلا بود. اما صدا از دیوار در آمد ولی از روانشناسی مسلط هیچ. لازم به ذکر است که راقم این سطور دانش آموخته روانشناسی بالینی است و سال ها با بیماران روانی برخورد داشته است.

4 متونی که با رنگ آبی متمایز شده است، به مسایل روز اشاره دارد و طبعاً استنتاج های شخصی نگارنده را بازتاب می دهد.

5 طرح ریشه یابی علت دزدی را مقایسه کنید با راهکارهای ارتجاعی آخوندی مبنی بر مجازات های ضد بشری نظیر قطع دست دزد و...

6 به عنوان مثال بسیاری می دانند که فلان جریان سیاسی و یا بهمان شخصیت مستقل در جریان وقایع پس از انتخابات 22 خرداد، چه موضعی را اتخاذ کرده اند (اطلاعات سیاسی). اما نمی دانند که چنین موضعی از چه خاستگاه تئوریک و طبقاتی نشأت می گیرد و بر مبنای کدام استراتژی استوار است (آگاهی سیاسی). تفاوت اطلاعات سیاسی با آگاهی سیاسی در همین نکته به ظاهر "خُرد" و در باطن "کلان" نمود می یابد.

7 مقوله "انتقاد" را در این نوشتار به اختصار بیان کرده ام. پرداختن به این موضوع، خود، مقاله مفصلی را می طلبد.

8 به باور نگارنده، نطفه جنبش مسلحانه را می بایست در لقاح نامیمون "اسپریم" استعمار" با "تخمک" دیکتاتوری در 28 مرداد 1332 جست و جو کرد. در سال 42 نطفه مزبور به "جنین" بدل شد و در سال 50 با سزارین زود هنگام متولد شد.

9 توجه داشته باشیم که با توجه به نمود اخلاقی يك استراتژی کلان(مبارزه مسلحانه، مبارزه مسالمت آمیز)، اسامی شخصیت های مذکور را در کنار هم قرار داده ایم. و گر نه تفاوت در ابعاد خرد مابین آن ها مشهود است.

88/6/29

Amirkhoshsoror@ymail.com